

بررسی دغدغه‌ها و مشکلات زنان در آثار «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»

و «عادت می‌کنیم» زویا پیرزاد

زهرا عظیمی^۱

جمال الدین مرتضوی^۲

چکیده

فعالیت زنان کشورمان در عرصه داستان‌نویسی حرکتی نوپاست. زنان بخوبی توانسته‌اند دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی، عاطفی و سیاسی خود را در آثارشان (رمان‌ها و داستان‌ها) به نمایش بگذارند. هدف پژوهش حاضر بررسی دغدغه‌ها و مشکلات زنان از جمله مردسالاری، تنهایی، محصورماندن درخانه، سکوت و سازش، دچار روزمرگی شدن، هویت‌یابی، محدودیت‌های ازدواج و علل ایجاد این مسائل در زندگی آن‌ها در دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» زویا پیرزاد است و روش انجام آن توصیفی-تحلیلی است. این پژوهش به این موضوع منتهی شد که زنان آثار پیرزاد در زندگی فردی و اجتماعی خود با مسائل و مشکلات فراوانی مواجه می‌شوند، برخی حالت منفعلانه در پیش گرفته و با صبر و شکیبایی در برابر مشکلات سرخم می‌کنند مانند زنانی که در رمان «عادت می‌کنیم» آرزو با آن‌ها آشنا می‌شود و برخی با اراده و پشتکاری قابل ستایش درصدد رفع و حل این مسائل از زندگی فردی و اجتماعی خود هستند مانند شخصیت آرزو در «عادت می‌کنیم» و خانم نوراللهی در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم». نتیجه اصلی پژوهش حاضر این است که مسائل فرهنگی اجتماعی و نوع نگرش جامعه سنتی و مردسالار نسبت به زنان، علت عمده بروز مشکلات در زندگی زنان داستان‌های پیرزاد است. این زنان اغلب موجوداتی ضعیف و وابسته به مردان هستند و گویی باور کرده‌اند که فقط برای انجام امور درون خانه ساخته شده‌اند. بطور کلی تنها عکس‌العمل زنان این داستان‌ها (به-جز موارد معدودی) در برابر معضلات و موانع زندگی‌اشان، خاموشی و سکوت است. پژوهش حاضر به این سوال پاسخ می‌دهد که زویا پیرزاد چگونه توانسته است در این دو اثر، مسائل و مشکلات مربوط به زنان را به نمایش بگذارد و در این مسیر تا چه حد موفق بوده است.

کلید واژه‌ها: رمان معاصر، زنان، زویا پیرزاد، چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، عادت می‌کنیم

atash2018@gmail.com

baharahang@gmail.com

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شهرکرد

۲- استادیار دانشگاه شهرکرد

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۴/۲۰

مقدمه

توجه به زنان به عنوان جمعیتی که نیمی از اجتماع را در فرهنگ بومی و فضای سنتی جامعه ما تشکیل می‌دهند، امری گریزناپذیر محسوب می‌شود. اگرچه «فعالیت زنان کشورمان در حیطه ادبیات داستانی هنوز حرکتی نوپاست، اما با مداقه در آثار این نویسندگان پیداست که همه، به نوعی به انتقال تجربه‌های زیسته خود می‌پردازند و به سبب حساسیت‌های ویژه زنان، مشکلات آنان را در حالی که گرفتار مراتب اجتماعی و سنت‌های دست و پاگیرند، به تصویر می‌کشند» (علی پور گسگری، ۱۳۸۰، ۹۶).

زویا پیرزاد، نویسنده معاصر، مجموعه داستان‌های کوتاه خود «مثل همه عصرها»، «طعم گس خرمالو» و «یک روز مانده به عید پاک» را در سال‌های ۱۳۷۰، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ به چاپ رساند. اولین رمان بلند وی به نام «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» در سال ۱۳۸۰ و اثر دیگرش «عادت می‌کنیم» در سال ۱۳۸۳ به چاپ رسید.

پیرزاد در آثار خود و به ویژه در دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» زنان و مسائل زندگی آن‌ها را در رأس توجه خود قرار داده است. او با دیدی موشکاف، به طرح مشکلات زنان اهتمام ورزیده و عمده‌ی توجه خود را به دغدغه‌ها و مسائلی که زنان با آن‌ها درگیرند، معطوف نموده است. شرح جزئیات زندگی زنان و پرداختن به دغدغه‌ها، آرزوها، امیال و مشکلات آن‌ها محور اصلی این دو اثر را تشکیل می‌دهد.

مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی مشکلات و مسائل زنان از قییل مسائل فرهنگی-اجتماعی، عاطفی و سیاسی و نحوه برخورد زنان با این مسائل است. اصلی‌ترین مشکلات زنان که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود، مردسالاری، تحقیر شدن، تنهایی و اجبار به سکوت و سازگاری است.

شناخت جایگاه زنان و بررسی دغدغه‌ها و مسائل حاکم بر زندگی آن‌ها، به روشن‌تر شدن میزان ارزش و اهمیت زن در جامعه کمک می‌کند. به همین منظور نویسندگان زن عمده توجه خود را معطوف شرح زندگی زنان جامعه خود می‌کنند تا خواننده با خواندن آثارشان بتواند به

نوع نگرش و دیدگاه آن‌ها در خصوص مسئله زن بودن و مسائل پیرامون آن پی‌ببرد. بنا به اهمیت این موضوع، در این پژوهش به بررسی دغدغه‌ها و مشکلاتی که زندگی زنان را احاطه کرده است و علل ایجاد این مسائل در دو رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» زویا پیرزاد پرداخته می‌شود که با روش توصیفی تحلیلی به آن پرداخته شده است. نگارنده در این پژوهش می‌کوشد تا با بررسی مسائل و موانع زندگی زنان، لزوم رسیدگی به چالش‌ها و مشکلات و رفع آن‌ها را برجسته‌تر و جایگاه و نقش ویژه‌ی آن‌ها را در تفکر و آثار نویسنده آشکار سازد.

محورهای اصلی این پژوهش عبارتند از: دغدغه‌های فرهنگی - اجتماعی، عاطفی و مسائل سیاسی مربوط به زنان و محورهای فرعی که به آن پرداخته می‌شود نیز مسائلی چون مردسالاری، تحقیر زنان، سکوت و سازگاری، محدودیت‌های ازدواج، تنهایی، عدم تلاش برای تغییر و هویت‌یابی می‌باشد.

نیکوبخت و دیگران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی سبک‌شناسی آثار زویا پیرزاد پرداخته است و به این نتیجه رسیده که پیرزاد با انتخاب شخصیت‌های زن از نشانه‌های فرازبانی و سبک خاص زنان استفاده کرده است و با این روش درصدد القای زنانگی و تولید معنا در متن بوده است: «ویژگی بارز داستان‌های زویا پیرزاد «ساده‌گویی» است. این ویژگی که امکان ارتباط بهتر و بیشتر نویسنده را با مخاطب فراهم کرده، حاصل کاربرد ساختارهای دستوری ساده، توصیف - های راحت و نیز اقلام واژگانی عام و تکراری و مناسب با فضا و ذهنیت زنانه است. دایره واژه - های به کار رفته در آثار پیرزاد حول محور خانواده، مسائل زنانه و دل‌مشغولی‌های زنانه و متناسب با شخصیت‌های زن داستان است» (نیکوبخت و دیگران، ۱۳۹۱، ۱۳۲). حیدری (۱۳۸۹) در پژوهشی زنان داستان‌های پیرزاد را از منظر سلطه‌جویی و تسلیم مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه اشاره می‌کند که زنان آثار او دو گروهند، برخی خصلت مطیع و سر به راه بودن دارند و برخی با اقتدار و آزادی در پی کسب حق و حقوق زنانه خود برآمده‌اند: «در مجموع بررسی

آثار زویا پیرزاد، بیانگر این واقعیت است که زنان خلق شده آثار او دو گروهند. گروهی از نوع زنان عادی و طبقه متوسط جامعه که خصوصیت مطیع و سر به راه بودن را با خود یدک می‌کشند و به زندگی روزمره و تکراری خو کرده‌اند... گروهی دیگر زنان سلطه‌اند که در پی کسب حق و حقوق خود برآمده‌اند» (حیدری و بهرامیان ۱۳۸۹، ۱۴۳). گلی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای به بررسی گذر شخصیت اصلی داستان «طعم گس خرمالو» از سنت به مدرنیته می‌پردازد. نتیجه پژوهش نشان دهنده این است که می‌توان داستان را روایت تاریخی برخورد یک جامعه با پدیده مدرنیته قلمداد کرد. هم‌چنین گودرزی نژاد (۱۳۸۸) در پژوهشی به شخصیت‌پردازی داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» پرداخته و به این نتیجه رسید که شیوه شخصیت‌پردازی پیرزاد در این رمان به صورت ارائه مستقیم شخصیت‌ها توسط راوی اول شخص است. اکبری (۱۳۷۵) در پژوهشی به بررسی موانع و مشکلات زنان در اجتماع پرداخته و نتیجه پژوهش بیانگر این نکته است که مشکلات موجود بر سر راه زنان در جامعه، یک پدیده برون-زاست که بوسیله شرایط ویژه پدید آمده است. رضایی و دیگران (۱۳۸۹) نیز در مقاله‌ای به بررسی مشکلات زنان سرپرست خانوار در استان سیستان و بلوچستان پرداخته و به این نتیجه رسید که زنان سرپرست خانوار بسیار آسیب‌پذیر هستند و توجه و رسیدگی به آنان از وظایف دولت است. نوآوری این پژوهش در این است که تاکنون در رابطه با مشکلات و دغدغه‌های زنان در آثار شاخص زویا پیرزاد پژوهشی صورت نگرفته است و این مقاله تلاش می‌کند تا در این زمینه به کاوش بپردازد.

۱. دغدغه‌های اجتماعی - فرهنگی

هر جامعه‌ای دارای ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی ویژه‌ای است. زندگی زنان در بستر اجتماع، تحت تأثیر این ارزش‌ها و مسائل قرار دارد و موجب محدود شدن حضور آنان در جامعه، امکان اظهار شایستگی‌های ذاتی و اثبات هویت واقعی خود می‌شود و از سوی دیگر سبب می‌شود که از آزادی عمل کمتری نسبت به مردان برخوردار شوند و در برابر تضييع حقوق خود و

یا قوانین بنا شده توسط مردان، حالت منفعلانه در پیش گیرند. این مسئله به خودی خود موجب وارد کردن آسیب‌های جبران‌ناپذیری به زنان می‌شود. لذا شناخت این مسائل از پیش شرط‌های اساسی در حل و فصل مشکلات و دغدغه‌های زنان است. از جمله مسائل اجتماعی- فرهنگی زنان دو داستان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۱- مردسالاری

یکی از مسائل مهم اجتماعی که موجب فرودستی و خوارم‌ایگی زنان شده است، مسأله مردسالاری است. در نظام مردسالار، زن تحت سیطره‌ی مرد و تنها وظیفه‌اش اطاعت و سکوت است. مرد در حکم فرمانروایی است که اجازه دارد زن را به انقیاد، وادار نماید. قراردادهای این نظام دست مردان را در بی‌عدالتی و ستم در حق زنان باز می‌گذارد. «در چارچوب نظام مردسالار، مردان و زنان انقیاد را می‌بینند و یاد می‌گیرند. در کانون این تحلیل، تصویری از مردسالاری جای دارد که با اعمال خشونت مردان و سازمان‌های تحت تسلط مردان علیه زنان مشخص می‌شود. این خشونت ممکن است همیشه به صورت بیرحمی جسمانی آشکار، تجلی نیابد و به صورت‌های پنهان‌تر و پیچیده‌تر استثمار و اعمال نظارت بر زنان پدیدار شود» (ریترز، ۱۳۸۰، ۴۹-۴۴۸). در نظام مردسالار، وجود زن در مرتبه‌ای بسیار فروتر از مردان قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که یک انسان درجه دو و تا حدودی فاقد ارزش محسوب می‌شود. «زن در برابر مرد تمام قابلیت‌ها و ارزش‌های خود را از دست می‌دهد. «من» زن در برابر اقتدار و حاکمیت بلامنازع مرد، کم‌رنگ و محو می‌شود. به گونه‌ای که با وجود مرد است که می‌تواند برای خود وجود و شخصیتی قائل شود» (حسین زاده، ۱۳۸۱، ۱۹). پیرزاد با انتخاب شخصیت و قهرمان زن تلاش کرده است دغدغه‌ها و مشکلات زندگی زنان را با وفاداری به واقعیت مورد نظر خود بیان کند. او با ترسیم زنانی که درگیر موانع و قراردادهای نظام مردسالار هستند، با اشاراتی پنهانی و ضمنی، نگاه منتقدانه‌اش را متوجه مسأله مردسالاری می‌کند و نارضایتی خود از جامعه مرد محور را با خلق شخصیت زنانی که در برابر این نظام واکنش نشان می‌دهند، به تصویر می‌کشد.

او این مسأله را از زبان شخصیت اصلی داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم به وضوح بیان می‌نماید: «مسأله‌ی اعتقاد نیست. مسأله‌ی خودخواهی است. ما زن‌ها از صبح تا شب باید جان بکنیم که همه چیز برای شما مردها آماده باشد که به خیال خودتان دنیای بهتری بسازید. نه به فکر ما هستید، نه به فکر بچه‌ها» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۲۶۲). تسلط نظام مردسالار بر زندگی زنان را می‌توان معلول عوامل مختلفی دانست. یکی از این عوامل، نوع نگرش جامعه به جایگاه زنان در خانواده و جامعه است که متأثر از فرهنگ جامعه است. فرهنگ نقش انکارناپذیری در شکل دادن به افکار و عقاید مردم دارد. در فرهنگ سنتی ایران، زنان همواره در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان قرار دارند و حتی انسان درجه دوم محسوب می‌شوند. این مردان هستند که قدرت و حکومت را در عرصه‌ی زندگی فردی و اجتماعی در دست دارند و زنان (به جز استثنائاتی) فرمانبر و مطیع‌ی بیش نیستند. نتیجه‌ی چنین نگرش منفی و برداشت‌های بی‌اساس آن است که زنان استعدادها و وجودی و جایگاه ارزشمند خود را نشناخته و بنابراین سلطه‌ی مردان بر خود را بی‌چون و چرا می‌پذیرند. تبعیض در نمود زن در جامعه و فرهنگ و وجود سنت‌ها و باورهای خاص درباره‌ی زنان موجب می‌شود که آن‌ها خود را فروتر از مردان پندارند. همین امر باعث حاکم شدن نظام مردسالاری بر زندگی آن‌ها می‌شود. در واقع فشار نظام اجتماعی و فرهنگی جامعه، زنان را وادار به خاموشی و بردباری در مقابل سیطره‌ی مردان بر خود نموده است، بطوری که حتی کسانی که خواهان سهم زنانه خود از جامعه‌اند، در نهایت تلاششان بی‌ثمر می‌ماند و ناچار به سر خم کردن در برابر این نظام هستند.

در «عادت می‌کنیم»، مسئله‌ی مردسالاری بسیار پررنگ است. وضعیت زنانی که در خانواده، تحت سیطره‌ی مردان قرار دارند، بخوبی نمایان‌گر مردسالاری حاکم بر جامعه‌ی رمان است. در این داستان، با زنانی مواجهیم که در ظاهر از سلطه‌ی مردان برخوردارند، ناراضی‌اند و شاید بتوان بحران‌های مربوط به شخصیت‌های داستان را نتیجه همین نارضایتی درونی و پنهانی دانست. اما با کمی تعمق درمی‌یابیم که خود زنان با کمال رغبت، فرودستی خود را پذیرا هستند و چاره‌ای

برای نجات از سنت‌های نادرست فرهنگی پیش پا نخواهند یافت. پایین بودن سطح سواد و آگاهی زنان را نیز می‌توان به موارد بالا افزود که عامل اصلی تسلط مردسالاری و دور ماندن زنان از حقوق حقه خود می‌باشد.

تحمیل کارهای دشوار و طاقت فرسا بر زن و محول کردن وظیفه‌ی ادراهی زندگی بر دوش او، از نشانه‌های مردسالاری است. زنانی در اتوبوس با یکدیگر صحبت می‌کنند، همه اسیر اقتدار مردان هستند. آنان وظایف مربوط به مردان را نیز به دوش می‌کشند و خود به تنهایی نان‌آور خانه هستند. زن جوان بارداری که در آرایشگاه کار می‌کند، نمونه‌ای از این زنان است: «زن جوان حامله با چند حوله توی دست گشاد گشاد از وسط سالن می‌گذشت که یکهو ایستاد، دست گذاشت روی شکم و گفت: آی!... صندوقدار برگشت پشت میز: مرتیکه‌ی الاغ. بابای مریض و ننه‌ی غرغروش را آورده انداخته سر این بیچاره. هر روز هم توقع پلو خورش برای خودش داره و آش و کباب برای باباش» (همان، ۲۴۱).

با این حال گاه از این که مردان از آنها بهره‌کشی می‌کنند نارضایتی خود را اعلام می‌کنند، اما براحتی سرنوشتی که از سوی جامعه و مردان برای آنان رقم خورده را می‌پذیرند. ارزش زنان در این خانواده‌های مردسالار نادیده گرفته شده و موجودی کم ارزش در خانواده محسوب می‌شوند و گویی فقط برای کمک خرجی شوهر، زندگی می‌کنند: «...زمان شما مردت می‌رفت کار می‌کرد پول می‌آورد و تو فقط می‌زاییدی و می‌پختی و رُفت و روب می‌کردی. مجبور بودی مثل ماها صُب تا عصر بیرون خونه جون‌بکنی و خونه هم که آمدی بساب و بمال...» (همان، ۱۵۷). در این مردسالاری حاکم بر جامعه، حقوق زنان نادیده گرفته و پایمال می‌شود و هیچ‌گونه تلاشی برای مقابله و یا حذف این نظام از سوی زنان صورت نمی‌پذیرد. مرد در محیط خانواده خود را قدرت برتر و وظیفه زن را اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات خود می‌داند. روشن است که زنان قربانیان بیچاره‌ای هستند که تنها به صورت ابزاری مورد بهره‌گیری مردان قرار می‌گیرند.

۱-۲- تحقیر زنان

با وجود آن که زنان از دیرباز به عنوان نیمی از پیکر اجتماع چه در خانواده و چه در جامعه نقش مهمی را ایفا نموده‌اند اما همیشه به عنوان موجودی فرودست و تحقیر شده در جامعه مردسالار پنداشته شده‌اند. این فرودست پنداشتن و حقیر شمردن زنان به انحاء مختلف در جامعه وجود داشته است، زن همیشه با محدودیت‌هایی روبرو بوده است، علیرغم این محدودیت‌ها از او انتظارات زیادی هم داشته‌اند: «از او "زن" انتظار می‌رفت که مطلقاً قدم به مکان‌های عمومی نگذارد، بر اساس حقوقی که برایش قائل بودند «او» شیء بیش نبود. به زبان کتابت «منزل» نام داشت جایی که می‌توانست به عنوان ضعیفه یا موجودی بی‌حق و حقوق در آن سر کند» (منصوری، ۱۳۸۶، ۱۰). غرور و خودبزرگ‌بینی و نوع نگرشی که جامعه‌ی مردسالار نسبت به مردان دارد، دست آن‌ها را در اعمال هر نوع ستم و تحقیری در حق زنان باز می‌گذارد. شرایط خانوادگی حاکم بر زندگی برخی از زنان و اوضاع فرهنگی جامعه نیز، آن‌ها را ناچار به تحمل تحقیر خود از سوی مردان می‌کند. در «عادت می‌کنیم» نوع نگرش و نگاه مردان به زن، تحقیرآمیز است. آن‌ها به زن، به دیده‌ی یک شخصیت درجه دو، کمک‌کار و مورد نیاز برای انجام کارهای خانه و فرزند پروری و یا وسیله‌ای برای کسب آرامش و لذت جنسی می‌نگرند. دید و نگرش شوهران زنانی که در اتوبوس با یکدیگر صحبت می‌کنند مؤید چنین دیدگاهی است. آن‌ها نسبت به زن نگرشی ابزاری دارند که این حقیرترین و پست‌ترین نوع نگرش نسبت به یک انسان است. مردانی که با فراموش کردن نقش زن به عنوان انسجام دهنده‌ی کانون خانواده و پرورش دهنده‌ی فرزندان، از آن‌ها خواسته‌های نامعقولی چون تأمین مخارج خانواده را دارند. زنان نیز با این نوع نگرش حقارت‌آمیز مردان کنار آمده‌اند و در عمل تلاشی برای رهایی از آن نمی‌کنند و تنها به شکوه از این وضعیت می‌پردازند: «زن پستانک را ... گذاشت توی دهن بچه: عملش مجانیه خواهر. بعد عمل یک هفته ده روز باید بخوابم. کی کار کنه خرج کفش و لباس بچه‌هارو بده؟ بابای بلانسبت...» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۱۵۶). در واقع می‌توان گفت که جایگاه و ارزش زن به عنوان فردی که دارای حقوق مساوی با مردان است،

به دست فراموشی سپرده شده و به همین دلیل اعمال هرگونه ظلم و بی‌عدالتی در حق آنها از سوی مردان، روا شمرده می‌شود. زمینه‌ی اصلی تضييع حقوق زنان در همین فروتر دانستن جایگاه زنان نسبت به مردان و تحقیر آنان است.

خودکم‌بینی و نوع نگرش حقارت آمیز زنان نسبت به خود را نیز می‌توان از دیگر علل تحقیر و بی‌عدالتی در حق آنان است. اغلب زنان خود را فروتر از مردان می‌دانند و برای خود به عنوان یک زن جایگاه در خورتوجهی قائل نیستند، از این رو خود را محکوم به فرمانبری و تحمل ستم مردان می‌دانند و جرأت هیچ گونه اعتراضی را در دفاع از حقوق خود ندارند، زیرا خواست خود زنان این است که با تمام بد رفتاری های شوهران خود بسازند و سکوت کنند. در «عادت می‌کنیم» زنان دچار احساس حقارت و خودکم‌بینی شده‌اند. زنانی که در عین انجام وظایف زنانگی خود در خانه، حاضرند مشغول به کار شوند و چرخ اقتصاد خانواده را به حرکت در- آورند اما از شوهران خود نمی‌خواهند که وظیفه‌شان را به عنوان تأمین کننده‌ی رفاه و آسایش خانواده انجام دهند. در واقع آنها سهم خود را به عنوان یک زن از زندگی خانوادگی نادیده گرفته‌اند.

۱-۳- سکوت و سازگاری

پیرزاد در داستان‌هایش در کنار شرح مشکلات موجود در زندگی زنان به نوع نگرش و برخوردشان با این مسائل نیز اشاره می‌کند. زنان داستان‌های پیرزاد هنگام بروز مشکلات در زندگی، به شیوه‌های مختلفی برخورد می‌کنند. برخی از آنها در برابر سختی‌ها و ناملایمات سکوت و بردباری پیشه می‌کنند و خود را با شرایط سازگار کرده و هیچ تلاشی برای تغییر یا بهبود وضعیت نمی‌کنند. سکوت و سازش زنان می‌تواند معلول عوامل مختلفی باشد. «اغلب زنان باور کرده‌اند که برای رنج کشیدن خلق شده‌اند و در مقابلش هم هیچ کاری نمی‌توان کرد... در عین حال موانع بسیاری بر سر راه زنان وجود دارد که از آنها موجودی مطیع، سر به راه، خانه‌دار و در خدمت خانواده بسازد، وابستگی جسمانی زن که او را وادار می‌کند حمایت

قدرت برتری را بپذیرد و نیز گستره عواطف و احساسات در آنها که متناسب با برخی وظایف ویژه زنان است، واقعیتی انکارناپذیر است» (حیدری، بهرامیان، ۱۳۸۹، ۱۲۸).

یکی از علل اصلی سکوت زنان در داستان، مسئله‌ی مردسالاری است که زنان را به تابعیت مطلق از مردان واداشته است و ستم و سرکوب آنها را نیز به دنبال دارد. در سایه‌ی این نظام است که مردان اجازه‌ی هر نوع تحقیر و ستم در حق زنان را به خود می‌دهند و زنان چاره‌ای جز سر خم کردن در برابر اقتدار مردان ندارند. نویسنده با واقع‌گرایی زنانی را تصویر می‌کند که گرفتار محدودیت‌های جامعه‌ی مردسالار هستند، اما نسبت به ارزش و جایگاه واقعی خود آگاهی ندارند و به همین جهت نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که از سوی مردان نسبت به آنان اعمال می‌شود را بی‌چون و چرا می‌پذیرند. از دیگر علل سکوت این زنان می‌توان به مسئولیت‌پذیری و عواطف قوی خود آنها اشاره کرد که مانع از آن می‌شود که زن به هر دلیلی، خانواده و بویژه فرزندان را رها کند. زنان داستان «عادت می‌کنیم» اغلب خانواده را بر خود ارجح می‌شمارند و نیازهای خانواده را مقدم بر خواست و نیازهای خود می‌دانند. در شرایطی که مردان چندان توجهی به خانواده ندارند، این زن است که تمام توانش را صرف برپا نگه داشتن خانواده می‌کند. سرنوشت زنانی که در اتوبوس با آرزو صحبت می‌کنند آمیخته با زجر و بدبختی است و تنها چاره آنها سازش با مردان بی‌مسئولیت می‌باشد.

تصور زندگی پس از طلاق و مشکلات و محدودیت‌هایی که گریبان‌گیر زنان مطلقه می‌شود، هم چنین نوع نگاه جامعه به این زنان موجب می‌شود که آنها سختی‌های زندگی را تحمل کنند تا مهر طلاق بر پیشانی‌شان نخورد. بنابراین زنان چون از سویی روی بازگشت به خانه پدری را ندارند و از طرفی پشتوانه و حامی‌یی به جز شوهر ندارند، تمام مشکلات زندگی را به جان می‌خرند اما هیچ‌گاه ابراز ناراضی و ناراحتی نمی‌کنند. زنی که مجبور است در آرایشگاه کار کند تا زندگی خود و خانواده‌ی شوهرش را اداره کند، از جمله زنانی است که در برابر مردسالاری حاکم بر زندگی خود، صبر و سکوت پیش گرفته است. او به دلیل ترس از

بازگشت به خانه‌ی پدری و محدودیت‌ها و مشکلاتی که پس از طلاق گریبان گیرش می‌شود، حاضر به تحمل شرایط سخت زندگی می‌شود و به عبارتی می‌سوزد و می‌سازد: «زن جوان حامله با چند حوله توی دست گشاد گشاد از وسط سالن می‌گذشت!... صندوقدار برگشت پشت میز: مرتیکه‌ی الاغ. بابای مریض و ننه‌ی غرغروش را آورده انداخته سر این بیچاره. هر روز هم توقع پلو خورش برای خودش داره و آش و کباب برای باباش» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۲۴۱). بدین ترتیب در این اثر، زن موجودی ضعیف و وابسته تعریف شده است که زندگی‌اش وابسته به وجود مرد است و وظیفه‌ی او تأمین خواسته‌های مرد و در خدمت او بودن است. اغلب زنان رمان «عادت می‌کنیم»، هرچند در وضعیت نامناسبی به سر می‌برند و تمام بار زندگی را به دوش می‌کشند، اما دم بر نمی‌آورند و سکوت می‌کنند.

۱-۴- محدودیت‌های ازدواج

یکی از ارزش‌های اجتماعی مهم جامعه رمان، ازدواج می‌باشد. ماده‌ی شانزدهم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در مورد زناشویی است، در بند یک آن یادآوری شده که: «هر زن و مرد بالغی حق دارد، بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با همدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه‌ی مسائل مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می‌باشند» (قائم مقامی، ۱۳۵۶، ۱۵۷). با وجود تمامی این قوانین، باز هم دختران به دلیل سیطره‌ی سنت‌های غلط، به ازدواج‌های ناخواسته تن می‌دهند. این مسئله خود می‌تواند معلول پدرسالاری موجود در خانواده و نوع نگرش جامعه نسبت به زن باشد که او را موجودی ضعیف و در درجه‌ای پایین‌تر از فرزند پسر به حساب آورند. در واقع دختر از خود اختیاری ندارد که بخواهد همسر انتخاب کند و در بسیاری مواقع بدون اطلاع و خواست دختر، والدین همسری انتخاب می‌کنند و دختر هم حق اعتراض ندارد و از روی ترس و اجبار به این گونه ازدواج تن در می‌دهد.

در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» ازدواج خانم سیمونیان یکی از نمونه‌های ازدواج اجباری می‌باشد. او بنا به اجبار پدرش، با شخصی که هیچ علاقه‌ای نسبت به او ندارد، ازدواج می‌کند و در نهایت نیز این ازدواج به ثمر نمی‌رسد زیرا براساس انگیزه‌ها و ملاک‌های نادرست (دست‌یابی به ثروت) صورت گرفته است و نه بر اساس عشق و علاقه: «پدرم گفت شاعر به درد زندگی نمی‌خورد. گفت به خاطر ثروتم می‌خواهد با من ازدواج کند. گفت کسی عاشق دختر کوتوله نمی‌شود ولی شوهرم و پدرم عاشق شدند. عاشق ثروت همدیگر. پدرم گفت اگر زنش نشوم» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۱۸۴). در «عادت می‌کنیم» نیز ازدواج آرزو و حمید نمونه‌ای از این نوع است. علت این ازدواج اجبار و اصرار مادر است. زمانی که ماه منیر به دنبال شنیدن پاسخ آرزو مبنی بر قبول یا عدم قبول پیشنهاد ازدواج است، توجیه آرزو برای ازدواج با حمید نشانگر این ناآگاهی و سطحی‌نگری در امر ازدواج می‌باشد. در واقع او به علت اشتیاق به مهاجرت و اطاعت از مادرش به این ازدواج تن می‌دهد: «... ماه منیر به آرزو گفت: حسام و حمید خیال دارند زن بگیرند. من و خاله ات فکر کردیم - و نیم ساعتی حرف زد و سر آخر پرسید: حالا کدام یکی؟ حمید یا حسام؟ و آرزو خیره به گل‌های قالی فکر کرد حسام می‌ماند ایران و حمید برمی‌گردد فرانسه. گفت: حمید» (همان، ۳۲).

یکی از مشکلاتی که در امر ازدواج گریبان‌گیر بسیاری از افراد می‌شود، طلاق و جدایی از همسر است که پیامدهای ناگوار اقتصادی، اجتماعی و روانی فراوانی برای زن و مرد و حتی فرزندان به دنبال دارد. زنان مطلقه پس از طلاق زندگی سختی پیش رو دارند و این به دلیل شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه است. مهم‌ترین مشکل زنان مطلقه، مسئله‌ی اقتصادی است. قسمت بزرگی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های این زنان به مسئله‌ی اقتصاد و مسائل پیرامون آن (تأمین مخارج فرزندان، مسکن، بیکاری و ...) معطوف می‌شود و به همین دلیل ناچارند که با اشتغال و فعالیت اقتصادی به ادراه‌ی زندگی خود اهتمام ورزند و به دلیل قطع وابستگی از مردان، به تنهایی مشکلات مالی خود را حل کنند. آرزو نیز، پس از طلاق نه تنها مخارج خود

و دخترش، آیه را تأمین می کند بلکه هزینه های زندگی مادرش را نیز می پردازد. پیامد روان-شناختی طلاق نیز حائز اهمیت است که ضربه های روحی جبران ناپذیری به زنان و حتی فرزندان وارد می کند. زنان مطلقه پس از جدایی از همسر با مشکلات عاطفی بسیاری مواجه می شوند. آن ها فرصت محدودتری برای ازدواج مجدد دارند و از برقراری ارتباط عاطفی با دیگر مردان محروم می مانند و در نتیجه کمبود عاطفی و استرس بیشتری دارند. خلأ عاطفی و فشارهای روانی ناشی از فروپاشی زندگی مشترک و مشکلات پس از آن، موجب ایجاد احساس افسردگی، تنهایی و بدبینی در زنان مطلقه می شود. نمونه ی این مسئله را در آرزو می-بینیم که دچار بحران های روحی شدید و احساس تنهایی شده است: «عصبانی نبود. دلگیر هم نبود. فقط خسته بود. دلش می خواست با همین اتوبوس به جای خیابان سپه می رفت به جایی که هیچ کس را نمی شناخت و هیچکس را نمی دید و با هیچ کس حرف نمی زد» (همان، ۲۶۲). در واقع زندگی او در احساس نگرانی نسبت به آینده، سرخوردگی و یأس خلاصه می شود و این مسئله ناشی از جدایی و ازهم گسیختگی زندگی خانوادگی او می باشد.

۱-۴-۱- محدودیت های ازدواج مجدد

ازدواج مجدد برای زنان مطلقه یا بیوه در ایران با مشکلات فراوانی می تواند توأم باشد و یا بنابر شرایط فرهنگی جامعه ی سنتی که آن ها را دچار محدودیت ها و محظورات فراوانی می کند، ناچار به ازدواج مجدد می شوند. این گونه زنان به دلیل انتظاری که جامعه از زن بیوه دارد و هم چنین نوع نگاه دیگران به آن ها، اغلب از حق خود در داشتن همسری برای زندگی محروم می شوند. برخوردهای نادرست مردم و هم چنین بحران تنهایی و بی پناهی موجب می شود که گاه با شتاب زدگی به ازدواج مجدد تن دهند. در «عادت می کنیم» نیز آرزو که در چهل سالگی با پیدا شدن مرد ایده آلی بنام زرگو و آشنایی با وی درگیر یک رابطه ی عاطفی شده است و قصد ازدواج مجدد دارد، با مخالفت اطرافیان مواجه می شود. او هرچند دچار گرفتاری های مخصوص خود به عنوان مادر و زنی مطلقه است و از تعهدات اخلاقی و خانوادگی آزاد

است، اما با این حال از توجه به احساسات واقعی خود هراس دارد در واقع نگرش منفی دیگران - مادر، دختر و دوستان - به این مسئله است که آن‌ها را به ابراز مخالفت با این ازدواج وادار می‌کند. با وجود تمام این مخالفت‌ها در پایان داستان آرزو این ازدواج را سر می‌دهد: «ماه منیر ... انگار با خودش حرف بزند گفت: یک عمر به مردم ایراد گرفتم (آرزو به خودش گفت آرام باش) عوض این که فکر عروسی دخترت باشی. (آرزو به خودش گفت آرام باش) بیخود نگفته‌اند منع کنی سرت آمده ... بعد از حمید که آقا بود، تحصیل کرده، همه چیز تمام بود... حالا یکی بدتر؟ نه! طاقت این یکی را ندارم» (همان، ۲۴۷).

۲- دغدغه‌های عاطفی

مسائل مربوط به امور روانی و عاطفی، طیف وسیعی از مفاهیم را در برمی‌گیرد اما آنچه که در این پژوهش در حوزه دغدغه‌های روانی زنان قرار گرفته، مسائلی از قبیل هویت‌یابی، تنهایی و دچار روزمرگی شدن است. مسائل روانی و عاطفی، زندگی زنان را بطور گسترده تحت تأثیر قرار می‌دهد. برخی از این مسائل چون احساس تنهایی، موجب ایجاد اختلال‌های روحی از قبیل افسردگی و آشفتگی‌های روانی می‌شود. اهمیت مسائل روحی و روانی، لزوم رسیدگی به آن‌ها را برجسته‌تر می‌سازد زیرا زنان زمانی می‌توانند افرادی سالم پرورش و به جامعه تحویل دهند که از سلامت روحی و جسمی مناسبی برخوردار باشند.

۲-۱- تنهایی و بی‌پناهی

تنهایی و بی‌پناهی یکی از بزرگترین مشکلات زنان است که تأثیر منفی گسترده‌ای بر روح و روان آن‌ها برجا می‌گذارد. عوامل متعددی چون خلأ عاطفی، اختلالات خانوادگی، طلاق و ... در به‌وجود آمدن پدیده تنهایی در زنان موثر است.

تنهایی پدیده قرن بیست و یکم و دارای سوگیری جنسیتی به ضرر زنان است و در گونه‌های مختلف خانواده (سنتی، مدرن، در حال گذار و پست مدرن) می‌تواند متغیر باشد. عوامل متعددی پدیده تنهایی را در زنان پدید می‌آورد که چنانچه حمایت عاطفی برای زنان دربر نداشته باشد، بی‌تردید موجب افسردگی و انزوایابی بالاخص برای زنان در خانواده‌های

شهری خواهد شد (نک: شکر بیگی، ۱۳۹۱، ۱۱). تنهایی معلول عوامل مختلفی از قبیل اجتماعی و عاطفی است. «ویس بین تنهایی ناشی از انزوای اجتماعی و تنهایی ناشی از انزوای عاطفی، تمایز قائل شده و بر این اساس دو نوع تنهایی شامل تنهایی اجتماعی و تنهایی عاطفی را مشخص نموده است. مشخصه بارز تنهایی اجتماعی، فقدان درگیری در روابط و شبکه‌های اجتماعی است؛ در حالی که در تنهایی عاطفی، فقدان وابستگی عاطفی به دیگران وجه بارز است» (محمدرضایی و دیگران، ۱۳۹۲، ۸۳). در این پژوهش تنهایی زنان متأهل و مطلقه مورد بررسی قرار می‌گیرد. یکی از عوامل تأثیرگذار بر ایجاد احساس تنهایی در زنان متأهل، مورد بی‌توجهی واقع شدن از سوی همسر و خلأ عاطفی است.

کلاریس در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» از بی‌اعتنایی آرتوش (همسرش) ناراحت است. آرتوش همیشه درگیر مسائل سیاسی است و چندان توجهی به کلاریس ندارد. تمام دنیای کلاریس در خانه و آشپزخانه خلاصه می‌شود. عدم وجود روابط عاشقانه و تبادل عاطفی آشکار در میان او و همسرش و بی‌توجهی آرتوش، کلاریس را دچار کمبودهای عاطفی و احساس تنهایی می‌کند: «... هیچ وقت نمی‌پرسید چرا ناراحتی؟ شاید دلگیری‌ام اصلاً ربطی به خودش نداشت، مثل همین امشب، ولی هیچ وقت نمی‌پرسید» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۱۸۶). اعضای خانواده نیز نقش حمایت‌گرانه خود در قبال کلاریس و ابراز محبت به او را به فراوشی سپرده‌اند، به همین جهت وقتی جایگاه خود را در میان خانواده‌اش بررسی می‌کند، خود را تنها می‌یابد. زیرا می‌داند که فقط به فکر برآوردن نیازهای دیگران بوده، و در مقابل با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی آن‌ها مواجه شده است: «عصبانی بودم... از دست آلیس که فقط به فکر خودش بود و از دست مادر که به فکر آلیس بود و از دست بچه‌ها که خوشحال بودند و از دست آرتوش که فقط به شطرنج فکر می‌کرد. چرا کسی به فکر من نبود؟» (همان، ۱۷۷). مستحیل شدن در امور زندگی خانوادگی و دل مشغولی‌ها از یک سو و بی‌توجهی همسر و خانواده از سوی دیگر، کلاریس را به سمت تنهایی سوق می‌دهد و همین عوامل موجب می‌شود که کلاریس پاسخ

نیازهای عاطفی خود را با پناه بردن به عشق ممنوعه (آشنایی و ابراز محبت به امیل، همسایه جدیدشان) جست و جو کند. در واقع اکثر وقایع داستان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، بر محور عشق نامتعارف و ممنوعه و جایگاه زن در برابر مشکلات عاطفی جریان دارد.

طلاق و جدایی از همسر نیز از بزرگترین عوامل تنهایی زنان در دو بعد اجتماعی و عاطفی محسوب می‌شود. نداشتن پشتوانه عاطفی و مالی برای حل اختلالات روحی و آشوب‌های روانی پس از طلاق، زنان مطلقه را دچار احساس تنهایی می‌کند. از نظر اجتماعی نیز، زنان مطلقه کمتر اجازه خروج از خانه را دارند و نوع نگاه دیگران نسبت به آن‌ها متفاوت است. بنابراین به تدریج به سمت انزوای اجتماعی کشیده می‌شوند و تا شرایط ازدواج مجدد برای آن‌ها فراهم نشود، به ناچار با پدیده ناگوار تنهایی اجتماعی مواجه می‌شوند. آرزو در «عادت می‌کنیم» نیز پس از جدایی از شوهرش، علاوه بر مشکلات اقتصادی، دچار فشارهای روانی و کمبودهای عاطفی بسیاری می‌شود. وظایف مربوط به سرپرستی خانواده و تأمین مخارج فرزند و تنهایی و بی‌تکیه‌گامی او را در تنگنا قرار داده و ناسپاسی و قدرناشناسی مادر و فرزند نیز شرایط نامساعدی را از نظر روحی برای او به وجود آورده است و از این رو احساس تنهایی و بی‌پناهی و خلأ عاطفی وجودش را فرامی‌گیرد.

تنهایی و فردگرایی زنان را نیز می‌توان از نتایج مدرنیسم و زندگی مدرن در جوامع شهری دانست. با گسترش مدرنیسم نوع نگرش و برخورد زنان با مسائل پیرامون خود، متحول شده است. به موازات نوشدن و تجدد، در حوزه افکار و اندیشه‌ها، و اعمال و رفتار و روحیات افراد نیز تحولاتی حاصل شده که زندگی آن‌ها را به صورت گسترده تحت تأثیر قرار داده است. از نشانه‌های این تأثیر، رواج احساسات ناخوشایند تنهایی، افسردگی، پوچی و بی‌ارزشی و مواردی از این قبیل است که گاهی موجب از هم گسیختگی روابط میان زن و شوهر و سرد شدن کانون خانواده می‌شود. «تنهایی زنان در خانواده و جامعه شهری، از پیامدهای مدرنیته است. زنانی که در خانواده دچار طلاق عاطفی شده‌اند و حضورشان به دلیل وجود فرزندان و یا

نداشتن منبع درآمدی برای تأمین نیازهای خود است و یا دلایل دیگر» (شکریگی، ۱۳۹۱، ۱۵). در واقع احساس تنهایی و خلأ عاطفی زنان در این آثار بیانگر این نکته است که زنان در رویارویی با مدرنیته و تطابق خود با تغییرات حاصل از آن دچار تعارض شده‌اند و از این رو در هاله‌ای از یأس، بی‌حوصلگی، اضطراب و تنهایی فرو رفته‌اند.

۲-۲- عدم تلاش برای تغییر

جایگاه زن در جامعه در پرتو نقش همسر، مادر و دختر تثبیت می‌شود. خود زنان نیز در ایجاد چنین نگرشی نسبت به زن، نقشی عمده دارند، آنان خود را فقط در قالب شخصیت همسر-مادر می‌شناسند و جدای از این، ماهیت مستقل دیگری برای خود در نظر نمی‌گیرند. زن ایرانی با توجه به فرهنگی که در آن پرورش یافته است، پس از تشکیل خانواده و قبول نقش مادری، آن چنان در روزمرگی‌ها و وظایف زنانه خود غرق می‌شود که وجود خود را صرفاً به عنوان یک شخصیت مستقل فراموش می‌کند.

استغراق در روزمرگی‌های زندگی و خستگی از ملال رویدادهای تکراری، سهم بسزایی در زندگی زنان داستان‌های پیرزاد دارد. او زنانی را تصویر می‌کند که در روزمرگی‌های زندگی در حال ذوب شدن می‌باشند و به شرح سرخوردگی‌های خود در جریان زندگی روزانه می‌پردازند. هویت برخی زنان داستان‌های پیرزاد در نقش‌های زنانه خلاصه می‌شود. شخصیت آنان چنان با فضای محدود خانه گره می‌خورد که هیچ هویت جداگانه‌ای خاص خود ندارند. در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، نویسنده با طرح مسائل روزانه در آغاز رمان، بطور غیرمستقیم نارضایتی زنان از کارهای خانگی و تکرار و تداوم آن‌ها را به خواننده منتقل می‌کند. او کوشیده است زن را در فضای محدود زندگی خانوادگی و در چهارچوب خانه به تصویر بکشد. دنیای این زن در توجه به همسر و فرزند، پخت و پز و نظافت منزل و دغدغه‌های زندگی خانوادگی خلاصه می‌شود.

بنابراین نویسنده با خلق شخصیت کلاریس از زنی خانه‌دار با تمام مشغله‌های همیشگی‌اش حرف می‌زند و تصویر روشنی از بیهودگی و تکرار خستگی آور کارهای روزانه خانگی این

گونه زنان ارائه کرده است. زندگی کلاریس تکراری، آرام و یکنواخت است. تنها، ارتباط و دیدار با مادر و خواهرش او را از پبله‌ی روزمرگی و تنهایی بیرون می‌آورد. خلأ عاطفی و دنیای محدود کسالت‌آور خانگی، کلاریس را درگیر کشمکش‌ها و تضادهای درونی کرده است:

«از تصور کارهایی که باید می‌کردم دلم گرفت ... کاش می‌شد به جای همه‌ی این کارها که دوست نداشتم بکنم و باید می‌کردم، لم می‌دادم توی راحتی سبز و می‌فهمیدم مرد قصه ساردو بالاخره بین عشق و تعهد کدام را انتخاب می‌کند» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۱۷۹). به طور کلی، زن خانه‌دار با اینکه از شرایط و وضعیت خود ناراضی است و در پی شناخت بهتر جایگاه خود و کسب هویتی مستقل در جامعه است، برای تغییر وضعیت خود هیچ تلاشی نمی‌کند و خود را به دست رویدادهای تکراری زندگی‌اش می‌سپارد و تنها به شرح جزئیات آن می‌پردازد.

۲-۳- هویت‌یابی

یکی از اندیشمندانی که به‌طور گسترده بر مفهوم «هویت» و شکل‌گیری آن طی دوره زندگی تأکید کرده اریک اریکسون است. «او معتقد است که پایه‌های اولیه هویت در اوایل زندگی و به شکلی احساسی و ناخودآگاه شکل می‌گیرد. طبق نظر او در کل دوران زندگی این فرایند تکوین و تشکیل هویت ادامه دارد ولیکن نقطه اوج شکل‌گیری هویت در پایان دوران جوانی است» (حیدری بیگوند، ۱۳۷۹، ۱۰۷). هویت در سطوح و ابعاد مختلف واکاوی شده است: هویت اجتماعی، هویت ملی، هویت فردی، هویت خانوادگی، هویت فرهنگی و مواردی از این قبیل. آنچه در بررسی این آثار مورد توجه قرار می‌گیرد، هویت فردی و اجتماعی زنان است.

هویت اجتماعی

«هویت اجتماعی یکی از اصول تشکیل دهنده شخصیت فرد محسوب می‌شود و در واقع پاسخ به سوال‌های «چیستی» و «کیستی» او به لحاظ اجتماعی است. شخص برای یافتن پاسخ این سوالات مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و اصول را در نظر می‌گیرد که خود را جزیی از آن می‌داند» (بهنویی و دیگران، ۱۳۸۷، ۱۳۸). هویت فردی: «هویت فردی به صورت رفتارهایی جلوه‌گر

می شود که به طور بازتابی به وجود می آیند. این تصویر بازتابی از خویشتن که بر روایت های زندگی نامه وار منسجم و هموار قابل تجدیدنظر استوار است، در تار و پود انتخاب های متعدد او برآمده از نظام های مجدد جای می گیرد» (گیدنز، ۱۳۷۸، ۲۸). تلاش برای کسب هویت، یکی از مهم ترین موضوع های داستان هایی است که به زن و مسائل او می پردازند. در پرتو درک هویت خویشتن است که زن می تواند به تکامل و استقلال راستین برسد. در «چراغ ها را من خاموش می کنم» شخصیت اصلی داستان که زنی خانه دار است، هر چند همیشه درگیر رسیدگی به همسر و فرزندان و انجام کارهای مربوط به خانه است، اما گاهی نیز در پی کشف و شناخت هویت اصلی و جایگاه خود در میان دیگران می باشد: «چرا کسی به فکر من نبود؟ چرا کسی از من نمی پرسید تو چه می خواهی؟ و در مهربان ذهنم پرسید: تو چه می خواهی؟ جواب دادم: می خواهم چند ساعت در روز تنها باشم، می خواهم با کسی از چیزهایی که دوست دارم حرف بزنم» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۱۷۷). کلاریس هر چند تمام نیروی ذهن و فکر خود را صرف شناخت ماهیت وجودی و چهره حقیقی اش می کند اما در این مسیر چندان موفق نمی شود و سرانجام نیز سرگشته و حیران می ماند. او درمی یابد که از جایگاه نازلی در میان خانواده برخوردار است و در حکم شیء یا ابزاری برای آنان بیش نیست.

درواقع مشغولیت های زندگی خانوادگی و انجام وظایف مختلف در نقش همسر و مادر، چنان زنان را به خود مشغول می کند که چندان فرصتی برای اندیشیدن به ماهیت و هویت حقیقی خود نمی یابند. کلاریس نیز که تاکنون به هویت خود به عنوان فردی مستقل نیندیشیده، پس از آشنایی با خانم نوراللهی (از پیشگامان جنبش زنان) تصمیم می گیرد از پوسته زندگی تکراری کسالت آور خود بیرون بیاید و برای کسب هویتی مستقل و جدید بکوشد: «راه رفتم و فکر کردم مدام در خانه ماندن و معاشرت با آدم های محدود و کلنجار رفتن با مسایل تکراری کلافه ام کرده. باید کاری بکنم برای دل خودم مثل خانم نوراللهی» (همان، ۱۹۸). پیرزاد در این اثر می کوشد تا تجربیات زندگی خود را به عنوان یک زن، به خواننده منتقل کند و مهم ترین

خواستگی زنان، یعنی برخورداری از فرصت بیشتر برای خودشناسی و درک هویت واقعی خود در جامعه و خانواده را بخوبی انعکاس دهد.

در «عادت می‌کنیم» زنان به دنبال شناخت هویت اجتماعی خود هستند و گروهی در این مسیر موفق بوده و از طریق فعالیت در عرصه اجتماع و اشتغال به شغل‌های گوناگون، از اعتبار اجتماعی بالاتری نسبت به زنان دیگر برخوردار شده‌اند و بدین طریق با کاهش وابستگی به مردان، به دنبال احراز هویت خود و شناخت و معرفی آن به دیگران هستند. اینان با حضور بیشتر در مسائل اجتماعی و به ویژه با کسب استقلال فکری و اقتصادی، در پی کشف استعدادها و توانایی‌های خود و نمایان ساختن آن‌ها می‌باشند. آرزو نمونه‌ای از زنانی است که به هویت اجتماعی خود دست یافته‌اند. او بعد از جدایی از همسر، با اداره بنگاه معاملاتی پدر و حضور در اجتماع، استقلال مالی کسب می‌کند و بدین گونه با عقیده‌های غلط رایج، در رابطه با عدم توانایی زنان در اشتغال برخی مشاغل، برخورد می‌کند و هویت زنانه خود را به اثبات می‌رساند. بنابراین پیرزاد با خلق شخصیت آرزو نقش اساسی زن در زندگی را برجسته می‌سازد و از زنان می‌خواهد که برای خود، به عنوان رکن اساسی خانواده ارزش قائل باشند و هویت حقیقی خود را دریابند. او در این اثر زن را از قلمروی محدود خانه بیرون می‌آورد و با تأکید بر روابط خانوادگی و احساسات و عواطف زنانه، به خلق شخصیت جدیدی از زن ایرانی با تکیه بر توانایی‌ها و شایستگی‌های دست می‌یازد. در این میان، زنانی هم هستند که هنوز به هویت فردی خود دست نیافته‌اند و در پی شناخت و کشف آن هم نبوده‌اند. در واقع آن‌ها به نوعی تسلیم ارزش‌ها و فرهنگ مردسالار جامعه هستند و این عاملی می‌شود برای نادیده گرفتن و پنهان ماندن هویت زنانه ایشان. زنانی که آرزو در اتوبوس با آن‌ها آشنا می‌شود، نمونه‌ای از این زنانند که برتری مردان بر خود و عدم رعایت حقوقشان از سوی آنان را پذیرفته‌اند، از این رو با وجود داشتن همسر، وظایف مربوط به تأمین خانواده را خود بر عهده می‌گیرند. اما پیرزاد

سعی می‌کند زن را از قالب همیشگی‌اش به‌در آورد و زنی را که تمام قوای خود را، به‌طور افراطی صرف زندگی خانوادگی می‌کند، به‌باد انتقاد گیرد.

۳- مسائل سیاسی

یکی از مسائل زنان داستان‌های پیرزاد که زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است، مسئله‌ی رانده شدن از عرصه امور سیاسی است. هرچند حضور زن در فعالیت‌های سیاسی امری مقبول و جایز است، اما با این حال گاه زنان به دلایلی چون تسلط نظام مردسالاری، نداشتن اعتماد به‌نفس از سوی زنان، احساس فرودستی، بی‌ارزشی و عدم کنترل بر امور که مانعی بر سر راه مشارکت سیاسی فعال زنان محسوب می‌شود، از عرصه امور سیاسی رانده می‌شوند. افزون بر آن محصور ماندن زنان در چارچوب خانه و مصروف کردن اوقات خود جهت رسیدگی به امور مربوط به آن، سبب می‌شود که زنان فرصت چندانی برای پرداختن به امور سیاسی نداشته باشند و از عرصه سیاست دور بمانند. همانطور که مردان در امور سیاسی مداخله می‌کنند، زنان هم باید حق دخالت داشته باشد و در فعالیت‌های سیاسی در کنار مردان ایفای نقش کنند.

«اما به هر حال این نکته مورد پذیرش است که زنان نقش اندکی در سیاست دارند، موجود کامل سیاسی تلقی نشده‌اند و حمایت از آنان برای مشارکت و حضور در صحنه سیاست، عمدتاً مبتنی بر لفاظی بوده و کمتر صورتی واقعی به خود گرفته است» (خلیلی، ۱۳۸۳، ۱۶۶-۱۶۷). نداشتن حق رأی و تلاش برای دستیابی به آن، یکی از دغدغه‌های سیاسی زنان در «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» است. زیرا یکی از ملاک‌های مشارکت سیاسی زنان، شرکت در انتخابات و دخالت در سرنوشت سیاسی جامعه می‌باشد. پیرزاد به عنوان یک زن توجه خود را به همه ابعاد زندگی زنان معطوف کرده و مسأله برخورداری زنان از حق رأی را از زبان یکی از شخصیت‌های زن داستان، خانم پروین نوراللهی، که از پیشگامان جنبش آزادی‌خواه زنان است، مطرح کرده. مشارکت سیاسی زنان فقط در کسب حق رأی و شرکت در انتخابات خلاصه نمی‌شود بلکه زنان باید در تمام جنبه‌های مور سیاسی نقش داشته باشند. «صدای خانم نوراللهی نازک بود و ته جمله‌ها را می‌کشید: در خاتمه یادآوری می‌کنم که ما تا کنون در این راه

بسیار کوشیده ایم. خیلی فریادها از حلقوم زن ایرانی برخاسته. چیزی که هست این فریادها با هم نبوده و در یک جهت نبوده و هماهنگی نداشته... باز هم تکرار می‌کنم که اولین خواست و هدف بانوان ایران داشتن حق رای است» (پیرزاد، ۱۳۹۱، ۷۷).

درواقع پیرزاد می‌خواهد بگوید علت اصلی ضعیف و درجه دوم قلمداد شدن زنان، به نوعی به دوری آن‌ها از عرصه سیاست مربوط می‌شود. زیرا زمانی که زنان نتوانند در سرنوشت سیاسی کشور خود مداخله کنند، به نوعی تسلیم و قربانی قوانین بنا نهاده توسط مردان می‌شوند و همچنین با کاهش حضور آن‌ها در امور سیاسی و اجتماعی، از احقاق حقوق خود و دفاع از آن ناتوان می‌مانند و این مسئله در تسلط نظام مردسالار بر آنان تأثیری گسترده دارد.

- ۱- زویا پیرزاد در آثار خود از زندگی زنانی می‌نویسد که با مشکلاتی چون مردسالاری، تنهایی و بی‌پناهی، محصور ماندن در خانه، طلاق و... مواجه می‌شوند. او با دقت نظر و ژرف‌نگری عمده توجه خود را معطوف ارزش و اهمیت زنان در خانواده و جامعه کرده است.
- ۲- از تحلیل مسائل زنان در این داستان‌ها مشخص می‌شود که علت اصلی این مشکلات و دغدغه‌ها، مسائل اجتماعی و فرهنگی و نوع نگرش جامعه سنتی و مردسالار ایران نسبت به جایگاه زن در خانواده و جامعه است.
- ۳- باورهای نادرست فرهنگی مردم نیز که زنان را موجوداتی حقیر، ضعیف و وابسته به مردان می‌دانند سهم عمده‌ای در ایجاد این مشکلات و مسائل در زندگی زنان دارد.
- ۴- تلقی بدبینانه نسبت به زنان این تصور را در ذهن آن‌ها ایجاد می‌کند که فقط برای انجام امور درون خانه ساخته شده‌اند و به دلیل اینکه در مرتبه‌ای پایین‌تر از مردان قرار دارند در برابر تزییع حقوق خود حق اعتراض و یا دفاع را ندارند و این عاملی می‌شود که زنان با بی‌عدالتی مردان بسازند و دم برنیاورند.
- ۵- وجود نظام مردسالار در جامعه و خانواده نیز از دیگر عواملی است که زندگی زنان را با چالش‌ها و مشکلات بسیاری رو به‌رو می‌سازد و آن‌ها را وادار به خاموشی و سازش با نابرابری‌هایی می‌کند که از سوی این نظام بر آن‌ها تحمیل می‌شود.
- ۶- در مجموع بررسی این دو اثر، بیانگر این واقعیت است که پیرزاد بخوبی توانسته مشکلات و مسائل زندگی زنان را در آثار خود به نمایش بگذارد. در واقع نویسنده قصد دارد از مشکلات و دغدغه‌هایی که زندگی زنان را تحت تأثیر قرار داده سخن بگوید. بررسی و شناخت این مسائل در آثار نویسندگان، لزوم رسیدگی و رفع و حل آن‌ها را آشکارتر می‌سازد.

کتابشناسی

- اکبری، نعمت الله. (۱۳۷۵). موانع و مشکلات زنان در اجتماع، مجله پیام زن، شماره ۵۸، دی ماه.
- بهنویی، عباس و ابراهیمی، قربانعلی. (۱۳۸۷). بررسی جامعه‌شناختی گونه‌های هویت در بین جوانان شهر بابلسر، فصل‌نامه مطالعات ملی، سال ۹، شماره ۱، پیاپی ۳۳، بهار، صص ۱۵۱-۱۲۷.
- پیرزاد، زویا. (۱۳۹۱). چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، چاپ بیست و هفتم، تهران: نشر مرکز.
- همو. (۱۳۹۱). عادت می‌کنیم، چاپ چهل و چهارم، تهران: نشر مرکز.
- حسین‌زاده، آذین. (۱۳۸۱). زن آرمانی، زن فتانه، چاپ چهارم، تهران: قطره.
- حیدری بیگوند، داریوش. (۱۳۷۹). مسأله بحران هویت جوانان، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۴.
- حیدری، فاطمه و بهرامیان، سهیلا. (۱۳۸۹). زنان سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد، فصل‌نامه اندیشه‌های ادبی، سال ۲ از دوره جدید، ش ۶، صص ۱۴۵-۱۲۶.
- خلیلی، محسن. (۱۳۸۳). آسیب‌شناسی مشارکت زنان در جامعه معاصر ایران، پژوهش زنان، دوره ۵، شماره ۲، پائیز، صص ۱۸۶-۱۶۵.
- رضایی، محمدعلی و محمدی‌نیا، ندا و سمیعی‌زاده، طیبه. (۱۳۸۹). بررسی مشکلات زنان سرپرست خانواده در استان سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۸۹، مجله پژوهش و سلامت، سال ۳، شماره ۳، زمستان، صص ۴۵۷-۴۵۲.
- ریترز، جورج. (۱۳۸۰). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی، چاپ پنجم، تهران: نشر معاصر.
- شکریبگی، عالیه. (۱۳۹۱). بررسی پدیده تنهایی از دو بعد عینی و ذهنی در خانواده‌های شهری و پیامدهای آن بر زندگی خانوادگی و اجتماعی آنان، مقاله‌های اولین همایش علمی و پژوهشی زنان و زندگی شهری، مکان همایش: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، ۳۰ آبان و ۱ آذر، صص ۷۳-۱۱.
- علی‌پور گسگری، بهناز. (۱۳۸۰). آزمون‌های ادبیات زنانه، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۸، مهرماه، صص ۹۶-۹۷.
- قائم‌مقامی، فرهنگ. (۱۳۵۶). آزادی یا اسارت زن، چاپ پنجم، تهران: انتشارات جاویدان.
- گلی، احمد و محمدی، فرهاد و نظری، سمیرا. (۱۳۸۹). روایت گذر از سنت به مدرنیته در داستان «طعم گس خرمالو» ی زویا پیرزاد، بهارستان سخن (فصل‌نامه علمی پژوهشی ادبیات فارسی، سال ۶، شماره ۱۶، صص ۹۸-۸۱).

بررسی دغدغه‌ها و مشکلات زنان در آثار..... ۱۳۷۱/۱

گودرزی نژاد، آسیه. (۱۳۸۸). شخصیت‌پردازی در داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، فصلنامه ادبیات فارسی، سال ۵، شماره ۱۴، پاییز و زمستان، صص ۱۷۲-۱۵۵
گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید؛ ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.

محمدرضایی، علی و صفایی، مریم و هاشمی، فاطمه. (۱۳۹۲). ویژگی‌های روان‌سنجی مقیاس احساس تنهایی دانشجویان، مجله روان‌شناسی بالینی، سال ۵، شماره ۳، پیاپی ۱۹، پائیز، صص ۸۱-۹۱
منصوری، روشنگر. (۱۳۸۶). چهره زن در جراید دوره مشروطیت، ماهنامه فرهنگی، اجتماعی هنری کلک، شماره ۱۵۶، صص ۹-۱۶

نیکوبخت، ناصر و دسپ، علی و بزرگ بیگدلی، سعید و منشی‌زاده، مجتبی. (۱۳۹۱). روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد، تحلیلی بر پایه ی سبک‌شناسی، فصل‌نامه علمی-پژوهشی نقد ادبی دانشگاه تربیت مدرس، سال ۵، ش ۱۸، تابستان، صص ۱۵۲-۱۱۹